

طلاق به خاطر یک گمان؛ جادوی مادر شوهر

در طبقه اول دادگاه و پشت در شعبه شماره سه زوج جوانی ایستاده بودند که صدای فریادهای زن جوان توجه حاضران را به خود جلب کرده بود. شوهرش با صدایی آهسته از او می‌خواست آرام باشد اما زن جوان مدام از مادرشوهرش بدگویی و او را به برهم زدن زندگی مشترکش متهم می‌کرد.

در همین موقع منشی اتاق قاضی با صدایی بلند به آنها تذکر داد و گفت: آهسته‌تر حرف بزنید اینجا دادگاه است، بیایید داخل نوبت جلسه رسیدگی شماست.

به محض ورود به اتاق قاضی، زن جوان بی‌مقدمه گفت: آقای قاضی مادرشوهرم می‌خواهد زندگی ما را به هم بزند.

قاضی نگاهی به او کرد و گفت: فکر کنم شما کمی عصبی هستید اجازه بدهید از همسرتان که آرام‌تر است بپرسم ماجرا چیست؟

می‌لاد که رنگ به چهره نداشت و صدایش می‌لرزید با نگرانی گفت: آقای قاضی حدود یکسال قبل این خانم را در مراسم عروسی یکی از بستگانمان دیدم و با هم آشنا شدیم، بعد از چند هفته هم از او خواستگاری کردم که قبول کرد و خیلی زود نامزد کردیم، کل زمان آشنایی تا ازدواجمان دو ماه طول کشید. چند ماه اول زندگی خوبی داشتیم تا اینکه یک روز که سرکار بودم همسرم تماس گرفت و در حالی که از ناراحتی فریاد می‌کشید، گفت در خانه چند تکه کاغذ پیدا کرده که رویش چیزهایی نوشته شده و شبیه جادو است. به او گفتم صبر کند تا من کارم تمام شود شب که به خانه برگشتم صحبت کنیم. همان شب وقتی به خانه رفتم همسرم مانند اسپند روی آتش این طرف و آن طرف میرفت و حرف‌هایی می‌زد که من اصلاً متوجه نمی‌شدم، می‌گفت موقع تمیز کردن خانه زیر وسایل و داخل کمد لباس‌ها کاغذهای جادو پیدا کرده و مادرم برای اینکه زندگی ما را بر هم بزند آنها را در خانه‌مان انداخته است، ولی من به او گفتم اشتباه می‌کند و خرافاتی شده است.

در حالی که صحبت‌های مرد جوان به اینجا رسیده بود زن جوان وسط حرف او پرید و گفت: چرا می‌خواهی خودت را از همه جا بی‌خبر نشان دهی؟ مگر خودت نبودی که اوایل ازدواج به من می‌گفتی برای اینکه جواب بله را از من بگیری مادرت پیش رمال و دعا نویس رفته و دعا و جادو گرفته و آن را به هزار بدبختی به خورد من داده‌اید.

آقای قاضی من در خانواده‌ای بزرگ شدم که اصلاً به این موضوعات اعتقادی نداریم و حتی آن را بد میدانیم اما حالا می‌بینم که داخل خانه خودم و زیر لباسها و وسایل خانه جادو و دعاهاى عجیب و غریب انداخته‌اند. این موضوع روح و روانم را درگیر کرده است. او سپس دست در کيفش کرد و یک برگه کوچک بیرون آورد و گفت جناب قاضی این چیست؟ آیا من خرافاتی شدم؟

قاضی رو به میلاد کرد و گفت همسرت درست می‌گوید؟ مرد جوان سرش را پایین انداخت و گفت: باور کنید من نمی‌دانم. زن جوان ادامه داد: جناب قاضی ما در طبقه بالای خانه پدرش زندگی می‌کنیم آنها کلید خانه ما را دارند، وقتی من نیستم به خانه من می‌آیند و این کارها را می‌کنند. من همان هفته اول بعد از عروسی متوجه شدم که وسایل اتاق خواب‌مان تغییر می‌کند و جابه‌جا می‌شود، به میلاد گفتم، گفت نه خیالاتی شدی اما الان فهمیدم که خیالاتی نشدم و کار خانواده میلاد بوده است.

میلاد با لحن تندی گفت: اگر یک بار دیگر به خانواده من یا مادرم توهین کنی و بگویی جادوگری می‌کند مطمئن باش تو را طلاق می‌دهم. سیما هم با صدای بلند گفت معلوم است که از تو طلاق می‌گیرم همان بهتر که جدا شویم، این شما هستید که دنبال خرافات و جادو هستید. با شدت گرفتن دعوی زوج جوان، قاضی صدایش را بلند کرد و گفت: شما به خاطر سن کم و دخالت خانواده‌هایتان بیشتر با هم لجبازی می‌کنید بهتر است یک ماه به کلاسهای مشاوره بروید و اگر با مشاوره مشکلاتتان حل نشد آن وقت حکم طلاق را صادر می‌کنم، فعلاً بیاید این صورتجلسه را امضا کنید چون نوبت رسیدگی پرونده بعدی است.

به انتخاب گروه جامعه "مادران و دختران"

منبع: 1587567-خبر آنلاین